## كیفیت ربط حادث به قدیم (٢)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 صحبت در كیفیت حصول اعیان متدرج الحصول در زمان در علم ربوبی بود و این حلقه ارتباط بین اعیان خارجی و علة العلل و نحوه این ارتباط كه چگونه قدیم بالذات می‌تواند با حدوث هم حدوث ذاتی و هم حدوث زمانی اقتران پیدا بكند در وهله اول ادراك این مسئله یك مقداری مشكل است به جهت این كه همین كه ما اسم زمان را می‌آوریم یك ابتدایی برای آن زمان باید در نظر بگیریم و ذهن همیشه به ماقبل این ابتدا فكر می‌كند كه ماقبل این ابتدا چه صورتی می‌تواند داشته باشد ابتدای مسئله فرض بكنید كه نسبت به اشیاء و پدیده هایی كه ما می‌بینیم این قابل تصور است یك ابتدایی دارد و یك انتهایی حداقل ابتدایش برای ما مشخص است حالا انتهایش مشخص نباشد این پدیده و این حوادث زمانی ناشی از حدوث ذاتی است برای انسان این مسئله را تداعی می‌كند ولی صحبت در ماقبلش است كه در هر یك اول عدم او را تصور می‌كنیم و بعد آن پدیده و عین خارجی را در ظرف آن عدم به وجود می‌آوریم و این در همه اشیاء هست قبل از تولد زید ما یك عدمی را تصور می‌كنیم عدم حدوث زید و وجود زید در عالم شهود و بعد در این ساعت خاص و دقیقه خاص تولد او را در نظر می‌گیریم و بین این وجود و عدم به واسطه زمان ربط می‌دهیم زمان را ما متحقق الحصول تصور می‌كنیم اشیاء زمانی را یكی معدوم و دیگری را موجود آن معدوم می‌نامیم ماقبل حادث وجود را اسمش را می‌گذاریم مابعد حادث یعنی مابعد همان حدوث زمانی این مسئله در مورد اموری كه جنبه عرضی دارند برای انسان مشهود است صحبت در این است كه آن ابتدای زمان اصل زمان ابتدایش از كجاست آن ابتدا از چه برهه‌ای شروع می‌شود در ابتدای مكانی مشخص است كه یك مكان مشخص است یك ابتدایی دارد و از آنجا آن تحقق مكانیت تحقق عینیت در آن جا ظهور پیدا می‌كند در زمان هم مشخص است چون زمان یك قبلی دارد و ابتدای آن امر حادث برای ما خیلی مؤونه نمی‌برد می‌فهمیم كه این قبلیت چه بوده و بعدیت چه خواهد بود در خود زمان كه كیفیت وجود خود زمان و اشیاء مادی است در آن جا برای ما این مسئله در متصور است كه به چه نحو خواهد بود البته همان طوری كه خدمت دوستان عرض شد مسئله در مورد ثابتات به این كیفیت نیست یعنی آن چه كه ما در مورد ثابتات داریم فقط صرف اتصال آن اراده مبدأی به آن امر مراد است كه مرید به آن اراده‌اش تعلق گرفته فقط همان مورد نظر است كه این یعنی درك این مسئله در آن جا آسانتر است در آن جایی كه زمان وجود ندارد و آن تشابه ثبوتی كه شما آن ثبوت را در علم ازلی مشاهده می‌كنید آن تشابه در همین مسئله هم موجود است برای این كه این قضیه را یك مقداری نزدیكتر كنیم از آن مبدأ مطلب را شروع می‌كنیم همان طوری كه در قبل عرض شد تا این كه نسبت به این مسئله یك مقداری روشنتر شود و از یك دیدگاه دیگری امروز ارتباط بین حادث و قدیم نگاه می‌كنیم شكی نیست در این كه علم ازلی معلول ذات ازلی است یعنی علم و قدرت نه حیات حیات معلول ذات نیست نفس الحیات مساوق با نفس ذات است در این كه می‌گویند این سه اسم معلول است نسبت به حیات همان طوری كه قبلا عرض شد و قبلا در همان مسئله توحید علمی‌و عینی یك حاشیه در آن جا دارم كه تفاوت بین این سه را به اصطلاح مشخص می‌كند كه چطور قدرت و علم مسئله‌اش با مسئله حیات فرق می‌كند لذا آثاری كه بر این اسم حی مترتب است قوی تر است از اسم علیم و قدیر و یك شرایطی و یك خصوصیاتی را ذكر كردند كه تقریبا می‌شود گفت كه خیلی شبیه است با همان حقیقت لا هو الا هو كه از نقطه نظر مفهومی‌گرچه اختلاف دارند و لی از نقطه نظر مصداقی متحد هستند به عكس اسم علیم و قدیر كه اینها معلول ذات هستند و جنبه تأخر دارند و به واسطه همین تأخر رتبی تأخر مفهومی‌و مصداقی هم در این جا قابل تصور است نه انعزال، زیرا علم عبارت است از ادراك و آگاهی نفس، اما بذات خود، و اما به اشیاء غیرذات خود و از آن جا كه ذات این ذات پروردگار جنبه قدم ذاتی دارد بنابر آگاهی و اطلاع ذات نسبت به خود ذات هم قدم ذاتی دارد اصلا بحث زمان نیست در آن جا كه جنبه ذات جنبه مافوق زمان و مكان و امثال ذلك است این هم جنبه قدم ذاتی دارد ببینید خود ذات در این جا قدم ذاتی دارد علم وقدرت در این جا آن هم قدم ذاتی دارند این علم پروردگار به چه چیزی تعلق می‌گیرد یا به نفس ذات خود بدون آن حیثیت ادراك و بدون حیثیت اظهار كه همان علم ذات به خود ذات است همان طور كه خود ما علم به خود داریم ولكن اوصاف و صفات و ملكات و خصوصیات و خطورات و توهمات اینها را در نظر نمی‌آوریم یعنی نفس ذات در این جا مورد توجه است وقتی كه شما رفتید بالای نردبان و در آن جا احساس می‌كنید نردبان لغزید الان می‌خواهید بیافتید در آن جا علوم شما هیچ وقت به نظرتان نمی‌آید ای وای همه این علوم رفت به هوا و این همه زحمت هایی كه در این مدت كشیدیم همه بر باد رفت و الان از آن جا با كله می‌آییم پایین و دیگر بر همه این علوم صلوات این پانزده سال بیست سال سی سال زحمت كشیدیم با یك كشیدن نردبان همه رفت هوا هیچ وقت در نظر نمی‌آید اهل بیت مكرمه در خانه منتظر شما هستند الا اینكه یك وحدت عینی ممكن است بعضی ها پیدا كنند آن دیگر از بحث فلسفی خارج است در صورت وحدت عینی كه همان وحدت ذاتی و مافوق ذاتی هست كه در این صورت عیالش در ذهنش بیاید و یا اینكه یك میلیون طلب دارم و با این افتادن آن یك ملیون همه از بین می‌رود و بعد چكار كنم ای كاش حالا یا این كه یك میلیون به یك شخص بدهكار هستم و ووو تمام این اشتغالات و مسائل خصوصیات درونی من الان این طور هستم من فلانم همه اینها می‌رود كنار آن كه یك مرتبه به او ادراك حضوری پیدا می‌كنیم نفس ذات است یعنی فقط خودمان در آن موقع مطرح هستیم كه من الان دارم از بین می‌برم من كه نه در آن علم خوابیده نه در آن فرض كنید كه ارتباطات خوابیده نه در آن تعلقات خوابیده هیچ چیز در آن نیست فقط الان من افتادم من رفتم آن من همان حیثیت ذاتی است كه آن علم ذات نسبت به خود ذات است اگر ذات نسبت به خود ذات علم حضوری نداشت این ترس و خوف هم در این جا معنا نداشت و شما برای ایجاد این علم زحمتی نكشیدید شما نیامدید و این علم را به حصولی تبدیل كنید این علم حضوری خودش به نحو یك حقیقت توجه كنید چه دارم می‌گویم به نحو یك حقیقت عینیه در وجود شما هست نه به یك نحو حقیقت علمیه عامیانه گرچه حقایق علمیه همه اینها حقایق تكوینیه هستند بنابر اصطلاح صحیح تر و دقیقتر اما در اصطلاح عامیانه فقط یك صور الاشیاء هستند دیگر كه می‌آیند و می‌روند نه این علم در این جا به نحو یك حقیقت عینیه و واقعیه و تكوینه وجود دارد منتهی ما از او غفلت داریم آن بزنگاه‌های مسئله وقتی كه پیدا می‌شود آن حقیقت علمیه بروز و ظهور پیدا می‌كند و خود نشان میدهد كه از من غفلت نكنید آن حضور در این جا وجود دارد نسبت به این قضیه بخواهیم ما این مسئله را در نظر بگیریم متوجه این نكته خواهیم شد كه در مرتبه بعد آن صفات و آن ملكات و خصوصیاتی كه ناشی از نفس تحقق ذات هست آن خصوصیات و ملكات هم با این حقیقت علمیه تكوینیه معیت دارد ملكاتی كه انسان در نظر دارد این ملكات همه با آن معیت دارد و با او هست البته اگر یك رتبه را شما متأخر بدانید این با آنها حضور دارد دیدید بعضی‌ها كه شنیده شده از افرادی كه اینها در یك موقعیتی قرار می‌گیرند و در آن موقعیت احساس می‌كنند كه دیگر رفتنی هستند دیگر از این دنیا دارند به آن دنیا حركت می‌كنند چه مسائلی در ذهن آنها پیدا می‌شود چه قضایایی پیدا می‌شود خصوصیاتی كه تا به حال به دست آورند ملكاتی كه تا به حال كسب كردند چه آن ملكات ملكات حسنه باشد یا ملكات رذیله باشد افرادی كه در موقع احتضار این قضایا خیلی به نظر می‌آید فرض بكنید كه شخص دیگر دستش را از همه جا كوتاه می‌بیند و دیگر تملق متملقین در او كارساز نخواهد بود حضرت آقا، حضرت آقا و نمی‌دانم مقام كذا و نمی‌دانم آیت الله فلان و یا اعلا حضرت شاهنشاه دیگر در آن موقع‌ها به درد نمی‌خورد می‌بیند عزرائیل است و تمام شد و رفت مسیر دیگر مسیر یك طرفه خواهد بود چه مسائلی آن موقع می‌آید به ذهنش غیر از خود من كه نسبت به آن من آگاهی دارد مطالب دیگری می‌آید خب عاقبت من چه می‌شود چه گونه می‌توانم با خدا روبرو شوم چه كارهایی را در این مدت كردم، ببینید آن موقع كه دارد نردبان از زیر پایت دارد در می‌رود و باكله می‌آیی اینها در ذهن نیست چون اصلا فرصت برای فكر نیست فرصت برای احضار نیست ولی الان هنوز فرصت هست ده دقیقه یا نیم ساعت هنوز وقت است و مشخص است كه كار تمام است الان من با آن چه را كه با او اتحاد دارد حضور پیدا می‌كند با آن ملكات و صفاتش در این جا حضور پیدا می‌كند و مسئله به شكل دیگری مطرح می‌شود یعنی آن مسائلی كه با او بوده است و این نسبت به آن مسائل ناسی یا غافل بوده است نه این كه خلق كند، مسائلی كه بوده و اتحاد داشته و با آن شخص معیت داشته در طول این مدت زندگی و این از این به واسطه تعلقات به دنیا غفلت كرده لذا در آیه شریفه می‌فرماید لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ[[1]](#footnote-1) ما كاری نكردیم ما خلق نكردیم ما ایجاد نكردیم ما اظهار نكردیم فكشفنا ما فقط پرده را برداشتیم غفلتی كه در این دنیا تو را گرفته بود ما آن غفلت را پرده‌اش را برداشتیم فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فبصرك اليوم حديد الان دیگر چشمت می‌بیند، بود است و تو نمی‌دیدی چشمت درآید حالا ببین حالا نگاه كن ببین چه بر سر خودت آوردی در این شصت سال دنیا و چه بر سر آن سعادت خودت درآوردی با كارهایی كه كردی و هی خودت را به نفهمی زدی آن را كه با او وحدت داشتی حالا مشاهده كن آن را كه همراه با تو بود و با آن اقتران داشتی حالا مشاهده كن پس با او بوده است این مثالی كه من زدم از نظر مادی از نظر خب یك مثال مشهود این مطلب را ما منتقل می‌كنیم به ذات باری، ذات باری از نقطه نظر حدوث و قدم ذاتی، قدم ذاتی دارد دیگر علم باری هم دارای قدم ذاتی است در این جا دیگر زمان مطرح نیست علم باری همان طوری كه عرض شد نسبت به منشآت خودش، علم باری نسبت به خصوصیات مخلوقات خود و متعینات صادره و بارزه از خود چیست؟ آیا علم باری حدوث ذاتی دارد یا این كه قدم ذاتی دارد؟ یعنی آیا برهه‌ای بوده است كه شما تصور كنید كه ذات باری را ولی علم باری نبوده باشد البته دقت كنید علم باری نسبت به ذات خود كه این اصلا در اینجا معنا ندارد كه بحث حدوث ذاتی و قدم ذاتی بكنیم چون تابع خود ذات است شما وقتی كه ذات را قدیم می‌دانید طبعا آن علم حضوری ذات به خود ذات را آن را هم قدیم می‌دانید بخواهید یا نخواهید همین هست آن را دیگر از لوازم آن قرار داده‌اید صحبت در علم باری نسبت به آثار خود و ظهورات خود است نه نسبت به ذات خود كه در آن جا مقام هوهویت است كه در آن مقام كه مقام اطلاق و اجمال ذات است آیا این علم باری دارای حدوث ذاتی است یعنی تصور می‌شود كرد برهه‌ای را كه ذات باری خالی از این علم باشد همان طوری كه ذات ما خالی از علوم است الان بنده نمی‌دانم در ساعت پنج دقیقه به هشت در ساعت هشت چه خواهد شد پنج دقیقه باید بگذرد تا بنده اطلاع پیدا كنم الان بنده نمی‌دانم فردا كه دوشنبه است چه اتفاقی خواهد افتاد آیا می‌شود ذات باری را شما در برهه‌ای تصور كنید كه علم باری نسبت به خود ذات بوده ولكن آن صور علمیه وجود نداشته باشد پس صور علمیه اشیاء همراه با خود ذات باری چنان كه او قدم ذاتی دارد خود صور علمیه هم قدم ذاتی دارند عرض شد ذاتا قدیم هستند نه به معنای این است كه مستغنی از علت است زیرا خود صور علمیه معلول ذات است و در رتبه متأخر از ذات است ولكن تصور وجود برهه‌ای كه در آن برهه ذات متحقق الحصول و الوجود باشد حصول حالا یك لفظ غیرمناسبی است ولكن در آن جا علم عنائی و صور نباشد این مستحیل است گرچه یكی جنبه علی دارد نسبت به دیگری و دیگری جنبه معلولی دارد درست مانند حركتی كه الان برای این لیوان كه در دست من است پیدا می‌شود حركت این لیوان قائم به ذات نیست قائم به ید است و ید علت محركه این لیوان و فنجان است در حالیكه انفكاك بین حركت ید و حركت فنجان هم مستحیل است اگر ید حركت می‌كند باید فنجان هم حركت كند و اگر فنجان حركت می‌كند ناشی از حركت ید است حركت ید علت برای اوست اما صحبت در این است كه آیا این تساوی و وحدت خارجی حركت ید به نحوی كه اگر شما زاویه دیدتان را به نحوی قرار بدهید كه فقط فنجان را ببینید و ید را نبینید در این جا حركت فنجان را حركت استقلالی مشاهده می‌كنید و اگر زاویه دید را به نحوی قرار بدهید كه ید را ببینید و فنجان را نبینید فقط یك حركت ید در این جا مشاهده می‌شود و وقتی زاویه دید را به هر دو برگردانید در آن جا دو حركت می‌بینید كه یك حركت، حركت فنجان است و یك حركت حركت ید است و هر كدام از این دو متحركند یك حركت نمی‌بینید كه یك حركت برای این و وقتی دقت بیشتر بكنید می‌بینید انفكاكی بین این دو حركت نیست یعنی این دو ظهور نیست بلكه یك ظهور است كه در دو مظهر تجلی پیدا كرده است ولی یكی از این دو نسبت به دیگری جنبه علّی دارد بنابراین اگر ما فرض بكنیم كه ید قدیم ذاتی باشد گرچه حركت این فنجان امرحادثی است كه پیدا شده چون معلول همیشه حادث است معلول عبارت است از مسبوقیت به عدم خود، نه مسبوقیت به زمانی بلكه مسبوقیت به امكان یعنی ماهیت او از آن جایی كه متساوق الوجود و العدم است بالنسبة به خود نفس الوجود در آن جا این ماهیت قبل از تعلق علت در ذات خود مساوق للعدم حالا اگر علت، علت در زمان باشد این حدوث هم زمانی خواهد بود اگر این علت، علت در قدیم باشد مثل ذات باری آن هم حدوث هم قدیم خواهد بود بنابراین این قدمتی كه در این جا هست منافاتی با جنبه علیت و معلولیت ندارد قدیمی‌كه در این جا هست قدیم زمانی است نسبت به حدوث زمان یعنی علم باری نسبت به اشیاء خارجی دارای قدمت است به امتداد ذات باری این علم هم امتداد داشته ذات باری از كی متحقق الوجود بوده كی ندارد پس این علوم از كی متحقق بودند كی ندارد هر حكمی را كه شما برای ذات بار می‌كنید همان حكم را باید بر علم و بر قدرت او هم بار كنید علم او به چه تعلق می‌كنید به تمام آن اعیان و اشیاء خارجی این اعیان خارجی مجردات باشند جبرائیل باشد، میكائیل باشد، عالم ملائكه باشند، عالم صور و ارواح باشند و عالم عقول باشند علم باری هم نسبت به او قدیم است اگر آن اشیاء خارجی اشیاء متدرج الحصول باشند علم باری نسبت به تدرج آنها هم قدیم است نمی‌شود علم باری نسبت به یكی باشد و نسبت به دیگری نباشد در این صورت خلف است همین كه می‌گویید علم باری شما معلوم را نیز آوردید علم بدون معلوم كه نمی‌شود در این جا آن معلوم باری معلوم بالذات اگر مجردات باشند علم باری نیز نسبت به آنها می‌شود چه قدیم علم باری یعنی نفس معلوم نسبت به آنها عبارت است از قدمت بنابراین علم باری كه عبارت از همان معلوم است دارای قدمت ذاتی است این قضیه نسبت به مجردات تاحدودی قابل پذیرش هست یعنی دركش چندان مؤونه‌ای نمی‌برد كه ما وقتی كه آن حیثیت این معلوم خارجی را حیثیت معلولی دانستیم و بین معلوم و بین علت ما انفكاكی را معتقد نشدیم و نگفتیم كه برهه ای بوده است كه در آن برهه علم باری خالی بوده است از این معلوم و محالیت این مسئله وقتی كه ثابت شد پس بنابراین آن حقایق مجرده كه در آن حقایق مجرده اصلا زمان معنا ندارد و همه آنها ثابت هستند خیلی نفس نغوری ندارد از این مسئله می‌گوید عیب ندارد ما همان طوری كه ذات باری را قدیم می‌دانیم چه اشكال دارد كه اینها را هم قدیم بدانیم ولی اینها را متدلی به او بدانیم اینها را متكی و معلول او و مبَدأ او بدانیم تا جایی كه ذات باری بوده اینها نیز بوده این اشكالی ندارد یك مسئله هست كه برای افراد از نقطه‌ای جنبه توهمات عامیانه پیش می‌آید آخر كه چگونه ممكن است ذات اقدس حق حضرت همه تشكیلات بوده ما هم بودیم این اصلا می‌شود مثلا خدا به بی نهایت بوده ما هم مای فسقلی كه یك مترو نیمی‌دو متری ما هم بودیم چه اشكال دارد این به كجای قضیه برمی‌خورد یعنی حالا این مثلا فرض كنید كه یك نفر این دو سال سن سال دارد در این دنیا یكی بیست سال دارد یكی صد سال دارد یكی هم دویست سال دارد یكی هم فرض كنید كه برویم بالاتر نمی‌دانم چهارصد سال اصلًا هزار سال حضرت نوح فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً[[2]](#footnote-2) نه صد و پنجاه حتی بالاتر از هزار هم گفته‌اند كه این مقدار فقط بعثت او بوده حالا چه بوده من نمی‌دانم حضرت لقمان چقدر داشته این عمرهای زیاد كه بوده مانند امام زمان كه الان از ١٢٠٠ سال هم عبور كرده این خیلی مستغرب است یعنی برای افهام عامیانه كه چگونه تصور می‌شود و این افرادی كه نمی‌خواهند، استیحاش دارند از این كه این با مسائل و حقایق مواجه بشوند این‌ها نگاه می‌كنند به عظمت پروردگار و نگاه می‌كنند به آن حقایق پروردگار و آن را مشاهده می‌كنند طبیعی است كه این قضیه را اگر شما در نظر بگیرید مثل یك ناخن می‌ماند یا یك تار موی روی دست من است چند سال این تار مو است من نمی‌دانم الان از زمان من كه تا حالا دستم را نزدم از وقتی كه درآمده تقریباً چهل سال حالا فرض می‌كنیم كه این چند سال یك بار عوض می‌شود یا عوض هم نشود همین كه الان داریم مشاهده می‌كنیم سالهای سال است كه الان یك تار مو الان در این جا هست و هیچ احساس نمی‌كند كه من یك تار مو هستم نمی‌گوید اگر هیكل نمی‌دانم ٩٠ كیلویی هست پس من كجا هستم در حالتی كه این از نقطه نظر وجود قائم به او است نباید یك همچنین فرض و تصوری بشود آن تصور و استغراب در صورتی است كه ما عمر این مو را جدای از عمر بدن قرار بدهیم و بعد بگوییم یك همچنین بدنی كه چهل سال عمر كرده یك همچنین مویی چطور ممكن است كه چهل سال بماند جدا است ولی اگر گفتیم كه بدن عبارت است از یك مجموعه‌ای كه در این مجموعه عین وجود دارد، انف وجود دارد، فم وجود دارد، اذن وجود دارد، اعصاب وجد دارد و قلب و ریه و پا همه چیز وجود دارد این را به این كیفیت دانستیم دیگر هضم مسئله برای ما آسان می‌شود كه چطور یك شعره واحده می‌تواند چهل سال بماند چون این قائم به او است حتی وقتی كه سلامتی این بدن حاصل است آن اجزاء متعلق به این بدن هم آنها باقی خواهند ماند و همین طور به حیات و دوام خودشان ادامه خواهند داد حالا كاری به این صور ظاهری نداریم صحبت در این جا است كه این صور و اعیان خارجی در مجردات قوامشان به خودشان است یا به ذات باری اگر شما قوام را به خود دانستید اشكال پیش می‌آید كه اگر قوامش به خودش هست چگونه می‌تواند یك همچنین سالیانی كه در مافوق زمان است می‌تواند برقرار باشد ولی اگر قوام آنها را به ذات باری دانستید تمام اینها متدلی به او است و لذا از وقتی ذات باری بوده اینها هم بودند این چه استیحاشی دارد تا وقتی ذات باری بوده اینها هم بودند و اگر ذات باری معدوم بشود اینها هم معدوم می‌شوند اگر ذات باری دوباره موجود بشود دوباره اینها موجودند اگر ذات باری را قدیم تصور بكنید اینها نیز قدیم هستند اگر ذات باری را حادث تصور كنید اینها هم همه حادث خواهند بود این چه اشكالی دارد كه یك معلولی و لو صغیر متدلی به علت خودش باشد و بعد راجع به آن علت است لذا اصلا به طور كلی خیال می‌كنم افرادی كه این گونه وارد مطلب شدند اینها فقط افكارشان گرچه ملبس به زی علم هستند ولی افكار، افكار عامیانه است و امروز داشتم یك مقاله‌ای می‌خواندم از یك شخصی راجع به وحدت عددی و وحدت غیرعددی گفتم عزیز من تو بلند شو برو در همان دماء ثلاثه آخر تو را چه به این كه بیایی مقاله راجع به وحدت عددی و غیر عددی اصلا نمی‌فهمد عدد را با همزه می‌نویسند یا با عین می‌نویسند دارد راجع به وحدت وحدت را نمی‌فهمد كه با ه هویج است یا ح حوله دارد واقعا خیلی باعث تأسف است كه آن كسانی كه متعهد و متخصص نیستند و خودشان را وارد می‌كنند و اگر كسی بخواهد در فن آنها وارد شود فریادشان به ذی العرش المكین می‌رسد چرا یك مسئله‌ای را می‌گویید كه بر شما بخندند نه ما بخندیم غیر از ما هستند كه افرادی كه چیزی سرشان می‌شود فقط همه آنهایی كه عمامه دارند نیست ـ بقیه هم می‌خندند آقاجان شما بروید در فن خودتان تحقیق كنید هر كاری می‌خواهید انجام بدهید آخر كدام منظومه خوانی می‌آید این جوری معنا كند شما كرده‌اید اصلًا انفكاك حق با خلقش اصلا برای شما قابل تصور نیست و بینونت عزلت را نمی‌توانید معنا كنید فوری می‌گویید كه نهج البلاغه سندش معلوم نیست آن وقت در هزار تا حرفهای خودشان نهج البلاغه را ملاك قرار می‌دهند اما فقط بیچاره امیرالمومنین سر چیزهای فلسفی یكدفعه سند نهج البلاغه از بین می‌رود، اگر از بین می‌رود چرا در بقیه مطالب به همین نهج البلاغه استناد می‌كنید فقط در مطالب فلسفی كه می‌رسد بر خلافش هست اجماع چیزهایی كه اصلا آدم نمی‌داند بخندد به حال ایشان یا گریه كند علی كل حال این یك مصیبتی است بر جامعه علمی‌ما كه ضابطه‌ای در بیان این حقایق و مطالب وجود ندارد اگر شما نمی‌فهمید بگویید این را كسان دیگر متكفل هستند به آنها مراجعه كنید مطالب را از آنها سوال بكنید شما كه یك صفحه منظومه هم نخواندید آخر چرا حرف می‌زنی بعد هم در هر خطش به من یك مقاله ای داده بودند تقریبا حدود ٥٠ یا ٦٠ صفحه من صفحه اولش را خواندم اصلا تهوعم گرفت رفتم گذاشتم در بایگانی گفتم من بیایم وقتم را صرف این چرت و پرتهای اینها بخواهم بكنم علی كل حال این مسئله كه قضیه ارتباط بین ثابت و قدیم ذاتی این مسئله چندان مشكل نیست و می‌توان برای او یك تصویری اندیشید همان طوری كه ما در ارتباط بین معلول و بین علت یك همچنین تصویری را داریم و در هر جا كه جنیه علیت محقق بشود جنبه معلولیت هم در آن جا محقق شده است و از آن جایی كه اراده حق اراده متعدد نیست بلكه اراده او اراده واحد است و تعدد اراده ناشی می‌شود از تعدد مراتب رجحان در علم و در ذات مرید یعنی ذات مرید در یك برهه اراده‌اش تعلق بگیرد به واسطه رجحان بر یك مسئله‌ای و در یك برهه این اراده تعلق نگیرد نسبت مانند اینكه من كه این را برمی‌دارم می‌خورم به خاطر این كه بعد از نیم ساعت صحبت كردن یا یك ساعت من تشنه‌ام شده است چرا اول درس كه آمدم اول ننوشیدم چون در آن جا رجحانی نداشت بعد از این كه یك مقداری صحبت كردم آن عطش پیدا شد وقتی كه عطش پیدا می‌شود رجحان پیدا می‌شود مرید بر اراده او تعلق می‌گیرد یك مقداری می‌گذرد باز مسئله همین است در ذات باری صحبت در این است كه غیر از اراده ذات حق نسبت به آن عین خارجی چه رجحانی در ماوراء آن ذات وجود دارد مگر ما اراده پروردگار را منوط به نفس ذات نمی‌دانیم یا این كه نه اراده او را مشروط و معلول سلسله علل خارج از ذات می‌دانیم، خارج از ذات كه چیزی نیست خارج از ذات كه حیثیتی ندارد خارج از ذات عدم محض است عدم مطلق است و محض العدم است تا این كه اراده ذات بخواهد بر او انطباق پیدا كند و از مرحله استواء طرفین به مرحله رجحان و احد الطرفین دربیاورد و بر این مسئله اراده ذات تعلق بگیرد در حالیكه خارج از وجود كه ما چیزی نداریم كه بر آن اساس بخواهیم بگوییم اگر من الان اراده این را خلق بكنم این مشكل پیش می‌آید صبر كنم خلقت عمرو را موخر از خلقت زید قرار بدهم این مربوط به چیست، این مربوط به اشیاء خارج از ذات است مربوط به حیثیات و تعینات و اعتبارات خارج از مرتبه ذات است در مرتبه ذات كه شما یك همچنین مسئله دارید نفس اراده ذات این موجب مصلحت خارجیه است چرا چون مابعد ذات كه اصلا حقیقتی ندارد تا این كه ذات بخواهد خودش را منطبق بر این كند بنشیند فكر كند الان كه من این كار را انجام می‌دهد درست است یا نه این به خاطر چیست به خاطر این است كه من این كار را انجام می‌دهم چون من باید خودم را با شرایط خارجی منطبق كنم من دارای نقاط نقص و ضعف هستم كه به واسطه شرایط خارجی این نقاط دائما در حال تغیر و تبدل است برای تبدیل به احسن باید خود را با شرایط خارجی وقتی خارجی وجود ندارد ذات خودش را با چه شرایطی منطبق كند درست این جا است كه نفس اراده این نفس اراده مساوی با حصول مراد است در عالم چه عالم خارج یعنی از وقتی كه خدا بود از همان وقت مجردات و تجلی بود از همان وقت از همان برهه یعنی این اعیان خارجی همه وجود داشت حال بیاییم سراغ اشیائی كه اینها اشیاء متدرج الحصولی كه ما الان در این بستر او قرار گرفتیم و یكی پس از دیگری اینها را داریم مشاهده می‌كنیم و یكی پس از دیگری می‌آید و با عدم یكی حصول دیگری است و با حصول دیگری عدم آن یكی با آمدن ساعت ٨ ساعت ٧ و ٥٩ دقیقه معدوم می‌شود و با معدوم شدن ساعت ٧ و ٥٩ ساعت ٨ می‌آید این كه الان ما داریم حكم به عدم می‌كنیم یا حكم به وجود نسبت به آن می‌كنیم این چه ارتباطی دارد به اراده مرید، شكی نیست در این كه تحقق هر شیء منوط است به علت تحقق آن شیء همان طوری كه در مورد مجردات و مبدآت گفتیم كه به واسطه اراده حضرت حق آنها حدوث ذاتی و قدم زمانی دارند همین طور نسبت به آن اشیائی كه در خارج جنبه تدرج حصولی دارند و متدرج الحصول هستند شما چه تصوری نسبت به این مسئله دارید اراده حق نسبت به الان كه روز یكشنبه داریم در وجود امروز شكی نداریم، دیروز شنبه بوده امروز یكشنبه است دیروز آن صحبتها مطرح شد امروز این صحبتها مطرح می‌شود بین این صحبت ها و آن صحبت ها به طور كل فاصله است آن در یك وادی بوده این در یك وادی است و همه اینها به طور كل مستند هستند به اراده حق هستند این اراده كِی بوده آیا این اراده روز شنبه تعلق گرفته كه فردا یكشنبه باشد یعنی روز جمعه یك همچنین اراده‌ای نبود كه روز یكشنبه باشد چون بالاخره امروز هست ما الان نمی‌دانیم فردا هست یا نه ممكن است فردایی نباشد خدا یكدفعه بزند همه عالم و كائنات و همه كرات را بریزد به هم و ما هم خبر نداریم از این كه دوشنبه فردایی می‌آید یا نمی‌آید ولی در یكشنبه كه شك نداریم كه امروز كه یكشنبه است این اراده بر روز یكشنبه كی انجام شده همین احساس را داریم نسبت به فردا شما می‌دانید كه حتما فردا خواهد آمد و حتما دوشنبه با این خصوصیاتش می‌شود نه خبری نداریم حالا دوشنبه را بگذارید كنار یك ماه دیگر حالا اگر مسئله برای شما به خاطر آن اقترابش مشكل است یك ماه دیگر خبر نداریم چه خواهد شد یك سال دیگر عرض كردم وقتی كه شخص در حال احتضار است چه می‌آید در ذهنش تمام كارهایی كه در این مدت كرده یك یك خلق نمی‌شود می‌آید در ذهنش یعنی می‌گوید من این كار را كردم ای كاش نمی‌كردم این كار را نكردم ای كاش می‌كردم این عمل را انجام دادم الان باید جواب بدهم آن عمل را انجام ندادم الان باید جواب بدهم اینهایی كه می‌آید در ذهن بوده یا نبوده، بوده فبصرك اليوم حديد همین كه جناب عزرائیل می‌آید پرده از جلوی چشم برداشته می‌شود حالا بفرما بیا حساب و كتاب پس بده این فبصرك الیوم حدید یعنی الان فقط پرده برداشته می‌شود همه چیز بوده و همه اینها با نفس معیت و اتحاد داشته اگر اتحاد نداشت كه به خاطر شما خطور نمی‌كرد اگر اتحاد نداشت كه الان نمی‌آمد پس این اتحاد داشته همراه با این نفس هی جلو آمد جلو آمد تا رسید به حالت احتضار كه لحظات فوت است همه اینها بوده گرچه او از او غافل بوده این حقایقی كه در عالم است روز شنبه روز یكشنبه اراده حضرت حق نسبت به روز یكشنبه كی بوده عصر غروب روز شنبه اراده پیدا كرده كه فردا یكشنبه باشد یا نه این اراده در روز شنبه بوده این اراده در روز جمعه بوده قبلش این اراده در روز پنجشنبه بود كه شنبه‌ای خواهد آمد این اراده چهارشنبه بوده كه یكشنبه خواهد آمد این اراده شنبه بوده قبلا بوده هفته پیش بوده سال پیش بوده صد سال پیش بوده مافوق زمان بوده وقتی كه این مجردات را خدا خلق كرد در آن موقع بوده برای شیء متدرج الحصول روز شنبه تاریخ دوم جمادی الثانی ١٤٣١ در قم مدرسه فیضیه در این جلسه اراده حضرت حق بوده پس از وقتی كه خدا خدایی می‌كرده اراده او برای روز یكشنبه دوم جمادی الثانی ١٤٣١ بوده یعنی این صورت علمیه تحقق خارجی روز شنبه یوم الاحد به قدم ذاتی ذات حق حدوث ذاتی داشته به قدم ذاتی ذات حق از وقتی از آن زمانی كه ذات حق بوده این روز یكشنبه هم بوده چون اراده او تعلق گرفته است برای روز یكشنبه حالا صحبت این جا است آیا می‌شود بین اراده و بین مراد تخلف حاصل بشود یعنی اراده حق تعلق گرفته باشد بر روز یكشنبه ولی روز یكشنبه ای نباشد پس به چه تعلق گرفته شما كه دارید می‌گویید اراده حق در قدم زمانی تعلق گرفته است به حدوث یوم الاحد آیا می‌شود بین آن اراده و بین مراد تخلف باشد یعنی خدا بیخود اراده كرده خدا یك اراده كرده ولی ممكن است حوادث و خلایق و پدیده‌ها باعث تخلف شدند و به جای یكشنبه اصلا دوشنبه بیاید یكشنبه از شنبه جلو افتاد این می‌شود یك همچنین قضیه‌ای باشد این هم كه مستحیل است پس به نفس اراده حق یوم الاحد متحقق شد این تحقق چیست این تحقق یوم الاحد است پس از یوم السبت است نه قبل از یوم السبت یعنی یوم الاحد پس از یوم السبت متحقق یوم الاثنین بعد الیوم الاحد متحقق بالاراده الازلی یعنی در اراده ازلی یوم الاثنین متحقق شد چرا من كه نمی‌بینیم؟ مگر هر چه كه من هست باید من ببینم نخیر چشم بنده یك چشمی‌است با استعداد و با قابلیت محدود برای خودش ببینید یوم الاثنین بعد یوم الاحد نه این كه یوم الاثنین با یوم الاحد در این جا یكسان است یكسان نیست یوم الاحد یعنی یك روز قبل یوم الاثنین یعنی یك روز بعد اینها یكسان نیست ولی صحبت در این است اراده بر یوم الاثنین آیا متأخر بوده است از اراده بر یوم الاحد یا در عرض هم بودند یكی بود اصلا در عرض هم معنا ندارد یعنی این طور نبوده كه بنشیند بگوید كه اول من یوم الاحد را درست كردم با این خصوصیات واین مسائل و این جریانات خارجی حالا بعد یوم الاثنین اینگونه بوده یا نه به یك اراده گفت احد و اثنیت و ثلاث و اربعاء و خمیس و جمعه و اینها همه اینها مترتبا بر یك اراده خلق شد و اراده بر او تعلق گرفت و در مقام انشاء تنجز پیدا كرد كدام بوده مشخص است دیگر از این واضح‌تر نمی‌شود گفت كه نفس باری تقدم و تأخر اراده در او معنا ندارد كه یك روز اراده بكند و یك روز نكند اراده دوم در مقام جهل است در وقت اراده اولی ولی در مقام اراده اولی اراده ثانی اگر حضور داشته باشد نفس همان اراده است پس دیگر دو تا نیست.

 یك بنده خدایی بود این با یك كسی داشت معامله كرد می‌گفت این كیف را به من بفروش تا یك هفته پولش را می‌دهم اگر تا یك هفته نشد تا یك ماه می‌دهم گفت از اول بگو تا یك ماه، این را من تا یك هفته می‌دهم ولی اگر یك هفته جور نشد یك ماهه می‌دهم پس از اول عقد معامله رفته روی یك ماهه حالا شما اول می‌گویی داری شكل بنگاهیش را درمی‌آوری این كه ذات باری اراده اش تعلق گرفته بر یكشنبه در همان وقتی كه اراده بر روز شنبه است آیا می‌داند كه روز یكشنبه‌ای هم خواهد آمد یا نمی‌داند نداند دیگر هیچ اگر میداند این دانستن از كجا آمده قبل از این كه ذات باری ارائه كند این علم از كجا آمده تا اراده بر انشاء نباشد این علم نیست علم بر مراد آیا ممكن است برای انسان محقق بشود نه محقق نمی‌شود علم مرید مترتب بر اراده بر مراد است بر مراد تا انجام بشود وقتی شد آن وقت انسان علم پیدا می‌كند نسبت به این امر خارجی وهنگامی كه امر معدوم است علم به چه تعلق بگیرد علم كه به امر معدوم تعلق نمی‌گیرد معلوم معدوم كه ما نداریم یك چیز معلوم معدوم باشد پس علم باری بر تكون یا بر تكوین یوم السبت مساوقٌ لعلمه بتكون یوم الاحد و ارادة الباری بتكوین یوم السبت مساوقٌ بنفس الاراده بیوم السبت بیوم الاحد و هلم جرا بنابراین تمام اشیاء خارجی مكانی و زمانی و متدرج الحصول به نفس اراده باری متحقق بودند یعنی همان طوری كه علم باری بنفس اراده تعلق می‌گیرد بر مدعا همان طور در نفس اراده واحده اراده تعلق بر اشیاء خارجی گرفته است این كیفیت ربط بین حادث و بین قدیم است خیال نمی‌كنم دیگر از این راحت‌تر و سلیس‌تر این حلقه را به هم پیوست داد كه چگونه اینها به نفس اراده وجود داشته منتهی ارتباط حادث با قدیم از مشكلترین مباحث فلسفی است ما اول می‌آییم خود را در محدوده زمان و مكان محبوس می‌كنیم بعد می‌خواهیم این مكان و زمان را با این طرز تفكر مرتبط كنیم به مافوق زمان گیر می‌كنیم نمی‌دانیم مجردی كه مافوق زمان است یكدفعه برگردد زمانی بشود پس معنایش این است كه به طور كلی اصلا در مسئله تجرد زمانی یا مكانی وجود ندارد نفس همان حیثیت علیه در تغییر و تبدل خودش در ثابتات همان موجب تغییر و تبدل خودش است در چه در عالم شهادت و چه در عالم ثابتات یعنی علیتی كه آن علیت باعث شده است كه روز شنبه برود و روز یكشنبه بیاید در عالم ثابتات كه در آن جا محفوظ است و اگر چشمتان باز بشود، به یك نظره واحده شما همه را مشاهده می‌كنید همان سلسله علیت بروز و ظهورش این است كه یكی پس از دیگری بیاید و مشخص است تا آن صورت مترتب بر آن صورت نباشد یكشنبه هم كه مترتب بر شنبه نخواهد شد پس این كه شما یكشنبه را می‌بینید مترتب بر شنبه است، اشكال تازه از این جا است باید این مسئله را در علتش تفحص كنید نه در این كه یكشنبه الان متأخر بر شنبه است و اینكه چگونه در آن جا پس صورت علمیه و عینیه یكشنبه متأخر از شنبه است با وجودی كه آنها ثابت است آن تأخری را كه در آن صورت علمیه می‌بینید آن تأخر در صورت خارجیه به این كیفیتی است كه شما اسم آن را زمان گذاشتید بروز می‌كند منتهی در آن جا زمان نمی‌گذاریم در حالیكه اگر در آن جا زمان گذاشتی دیگر مشكل برداشته می‌شود یعنی اگر قرار است زمان باشد خب در آن جا هم باشد همین كه در آن صورت مثالیه و صورت برزخیه و در آن صورت ملكوتی باید شنبه مقدم بر یكشنبه باشد این قضیه واقعی خواهد شد زیرا در علم ربوبی نیز بر اقتضای طبیعی كه خواهد بود و حتی جبرئیل هم نمی‌تواند تقدم و تأخر را تغییر دهد و محال خواهد بود و جمع بین متناقضین است، خدا هم نمی‌تواند دو را مقدم بر یك كند مقدم یعنی با حفظ رتبه و الّا اگر رتبه آنان نیز جابجا شود فرق می‌كند، و نه با حفظ رتبه دو مقدم بر یك بشود چرا كه مستحیل است صور علمیه مثالیه و برزخیه كه جنبه علّی دارند نسبت به این حقایق خارجیه اینها هم همین هستند این صورت مقدم است، این صورت موخر است، این صورت سوم است، این صورت چهارم است همین طور این صورت پنجم است ششم، هفتم، هشتم است چرا شما در آن جا زمان نمی‌گویید چرا در آن جا مكان نمی‌گویید چرا در آن جا می‌گویید كه نه این اشكال ندارد كه باشد چطور این جا اشكال دارد آن جا اشكال ندارد چطور آن شخص می‌رود در خواب حقایقی كه می‌خواهد یك ماه بعد اتفاق بیافتد می‌بیند در حالتی كه هنوز سی تا صورت را باید رد كند تا به صورت سی‌ام برسد كه در روز سی ام كه یك ماه بعد از این است چه قضیه ای اتفاق می‌افتد چطور این جا نمی‌گویید كه زمان است چطور در این جا مستحیل است وجود صورت سی ام قبل از تحقق صورت بیست و نهم و بیست و هشت و اینها ولی در آن جا اشكال ندارد اگر اشكال ندارد آن جا هم باید بگویید اشكال ندارد اگر اشكال دارد آن جا هم باید اشكال داشته با شد این كه الان شخص می‌آید و درست هم می‌بیند نه به خیال درست به جنبه علّی مسئله ارتباط پیدا می‌كند به همان جنبه علّی كه همان صورت مثالیه است كه پشت نوبت ایستادند كه یكی یكی بیایند و اظهار وجود كنند و خودشان را نشان بدهند در این عالم اعیان و عالم شهادت بیایند خودشان را نشان بدهند آن كسی كه عبور می‌كند و از این صورتی كه الان روز شنبه است منتقل می‌شود به شنبه چهار هفته بعد چه پدیده‌ای برای او حاصل می‌شود كه این می‌آید از این معلولی كه الان سی رتبه مانده تا این كه برسد به معلول سی‌ام پایش را برمی‌دارد می‌گذارد روی رتبه سی‌ام می‌گوید این اتفاق می‌افتد این را اصلا نمی‌بیند یا می‌بیند یا اصلا نمی‌بنید دو جور است گاهی اوقات انسان فقط به یك قضیه اطلاع پیدا می‌كند در برزخ و مثال گاهی اوقات به آن سلسله كه به آن جا می‌رسد به آن اطلاع پیدا می‌كند به همه آن اطلاع می‌كند یك وقتی انسان اطلاع پیدا می‌كند فرض كنید كه این بچه یك ماه بعد به دنیا می‌آید یك وقتی اطلاع پیدا می‌كند كه هشت ماه پیش این بچه درست شده به قبلش هم اطلاع پیدا می‌كند هشت ماه را سانسور می‌كند فرض بكنید كه تشكل او الان برای او مجسم می‌شود كه الان این انعقاد پیدا شد یا این كه یك ماهی كه مانده تا موقع ولادت سانسور می‌كند یكدفعه می‌رود سر ولادت كه این در روز فلان متولد شد یك وقت نه ممكن است ببینید كه این جنین الان در رحم مادر این حالت را دارد كله‌اش این جا است پایش آن جا است فردا می‌بیند نه این كله‌اش رفته بالا پایش آمده پایین پس فردا می‌بیند نه این طرفی رفته چهارمی می‌بیند آن طرفی رفته رگ آن جاست آن مشیمه این چیزهایی كه همه را مشاهده می‌كند اینها همه حالات لذا به مادرش می‌گوید فردا كله بچه، كله نی نی آن جا است می‌گوید تو از كجا می‌دانی می‌گوید حالا ببین فردا یكدفعه مادر می‌بیند این كه تا حالا داشت این طرفی كله می‌زد حالا این طرف شكم می‌زند می‌گوید تو از كجا فهمیدی خب من دیدم خب بگو ببینم پس فردا می‌گوید خب پس فردا كله‌اش می‌آید پایین نمی‌دانم پایش می‌رود هوا عجب برو زود به بابایت بگو كه وقت بگیرد برای آقازاده یا خانم كاكل زری این دارد درمی‌آید آن مادر نمی‌بیند ولی این دارد می‌بیند این كه دارد می‌بیند از كجا دارد می‌بیند هنوز كه یكشنبه نیامده

 تلمیذ: تخلف مشاهده

 استاد: عوضی دیده

 تلمیذ: یعنی در واقع نبوده

 استاد: نخیر

 تلمیذ: یك بار فرمودید آنهایی كه می‌میرند در عالم مثال علت بالا را مشاهده نمی‌كنند كه باز ممكن است تغییر كند

 استاد: بله

 تلمیذ: در عالم مثال یك حقیقتی تحقق دارد به علتش تعلق گرفته و متحقق شد و بعد از آن علت تغییر كرده آن شئ رفته جای دیگر

 استاد: بله همه صور همین است دیگر اصلا مسئله بدا همین است مسئله علیت همین است اینها كه در مثال عرض كردم این جنبه تودرتویی كه دارد همان باعث می‌شود كه انسان نتواند نسبت به آن حوادث و مسائل نتواند اظهار نظر كند آن چرا كه انجام می‌شود از مثال و برزخ آن علیت اخیره متصله به عالم شهادت است آن منظور بنده است یعنی همان آن حیثیتی كه در مرتبه علیت به تكامل می‌رسد و بعد از تكاملش تكامل او مساوقٌ للوجود الخارجی آن منظور بنده است

 اما این كه علت خودش تا به این جا برسد چه مراتبی طی می‌كند آن هم هزار تا تو درتو دارد خود عالم اسبات خود عالم علل نمی‌دانم بدا كل این سلسله عللی كه در خارج هست و اینها هر كدامشان تأثیرگذار هستند در اشیاء خارجی اینها همه كه بیكار نیستند صله رحم‌ها، مردم آزاریها، محبت‌ها، غضب‌ها، قساوت‌ها، لطف‌ها هر كدام از اینها در عالم تضارب و در عالم تصادف منشأ یك اثری هستند تا این كه مسئله می‌رسد به آن علت أخیره و تحقق علت اخیره مساوق است با تحقق آن شیء خارجی بنابراین آن چه را كه یك شخص می‌بیند اگر اطلاع پیدا كرده باشد بر آن علت أخیره لامحاله این در خارج هم تحقق پیدا خواهد كرد اگر نه اطلاع پیدا كرده بر یك صورتی اما پشت آن صورت آن علت اخیره قرار است یك صورت دیگر بیاید به جای این بنشیند كه آن بشود علت اخیره آن جا است كه اشتباه پیش می‌آید یعنی یك صورتی تحقق دارد اما هنوز علت اخیره نیست تحقق برزخی دارد، تحقق خارجی ندارد آن صورت و باید برای تحقق خارجی این تبدیل به علت اخیره بشود نمی‌شود قرار است یك مسئله اتفاق بیافتد حالا بر اثر تأثیری كه می‌گذارد آن می‌آید آن را تبدیل به علت اخیر می‌كند یا مثلا قرار است كه این بچه زنده متولد بشود یك كاری انجام می‌شود یك واقعه اتفاق می‌افتاد بچه مرده به دنیا می‌آید چرا چون این عمل نمی‌بایست انجام بشود این كار خلاف نمی‌بایست انجام بشود این مسئله نمی‌بایست انجام بشود آن آمد این حیات طفل را كه در هنگام تولد بود كنار زد تبدیل كرد به علت اخیره و بین نفس و بین بدن او فاصله انداخت بچه به دنیا می‌آید بچه مرده به دنیا می‌آید درست این قضیه این مسئله هم همین است یعنی وقتی كه انسان می‌بیند روز شنبه یكشنبه دوشنبه همین طوری دارد اتفاق می‌افتد باید ببیند این شنبه و یكشنبه و اینها در مثال اتفاق افتاده در مثال و در برزخ اتفاق افتاده یكی پس از دیگری منتهی در مثال كه می‌رود به صورت ثابت می‌بیند در آن جا زمان نیست در آن جا بر حسب قدرت روحی و قدرت نفسی كه دارد همه را با هم می‌بیند می‌بیند روز شنبه این قضایا هست در عین این كه اینها را می‌بیند در روز شنبه همراه با آن روز دوشنبه را هم روز مشاهده می‌كند روز پنجشنبه را هم همراه با آن مشاهده می‌كند این طور نیست در عالم مثال كه اول ببیند این روز شنبه چه قضیه‌ای اتفاق می‌افتد حالا سرش را برگرداند بعد ببیند یكشنبه چه مسائلی است بعد این جا هم دوشنبه با نفس اطلاع بر یوم الاحد یوم الاثنین هم در آن جا برای انسان مشاهد خواهد بود یوم الثلاثا هم برای اینها مشاهد خواهد بود و این احتیاج به تدرج زمان ندارد چون اطلاع بر آنها ا طلاع بر مجردات است اطلاع بر مجردات كه پس و پیش ندارد مثل این كه شما در یك وهله من یكدفعه یك پنج به شما نشان می‌دهم ولی یكدفعه یكی یكی به شما نشان می‌دهم این یك دو سه چهار پنج این زمان می‌خواهد ولی یكدفعه همین كه هست یكدفعه نشان می‌دهم در یكدفعه نشان دادن شما كدام را زودتر دیدید شما این را زودتر دیدید یا این را هیچ كدام همه را به یك لحظه مشاهده كردید در حالتی كه یكی متأخر بر دیگری است آن چه كه در عالم مثال است مثل این است مثل پنجه من می‌ماند شنبه یكشنبه دوشنبه همه را یكدفعه شما چه مشاهده می‌كنید بعضی ها چشمشان ضعیف است یك را نمی‌بینند دو را نمی‌بینند سه را نمی‌بینند فقط یكدانه را مشاهده می‌كنند پس این مسئله هم بنابراین روشن شد كه چگونه بین حادث و بین قدیم ما باید ارتباط برقرار كنیم و حادث عبارت است از آن چه را كه در این جا هست عبارت است از حدوث ذاتی و قدم زمانی ما اصلا حدوث زمانی نداریم چیزی به عنوان حدوث زمانی وجود داشته باشد كه در یك زمانی نباشد نبودی نیست از دید ما مخفی است از دید ما خیلی چیزها مخفی است خیلی مسائل از دید ما مخفی است الان این كه در خیابان می‌نشینیم از دید اینها مخفی هست ولی الان هست ماشین ها دارند می‌روند مسافر سوار می‌كنند، دستفروش دارد می‌فروشد، مغازه‌ها باز هستند از دید ما مخفی است ولی هست در زمان هم هست در مكان هم هست این هم همین طور است روز دوشنبه كه فردا هست الان هست از دید ما مخفی است چشمتان را باز كنید ببینید باز نكنید نمی‌بینید این به قدم ذاتی و زمانی و حدوث زمانی ارتباط ندارد پس تمام اشیاء خارجی به قدم ذاتی پروردگار اینها حدوث ذاتی دارند یعنی حدوث ذاتی اشیاء زمانی این مساوقٌ لقدم ذاتی ذات حضرت احدیت پس تا برهه ای كه آن ذات متصف به قدم ذاتی است روز شنبه و روز یكشنبه و روز دوشنبه هم در همان مرحله تعین وجود داشته در همان جا وجود داشته لذا می‌فرماید:

این همه عکس ومی نقش مخالف که نمود \*\*\* یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

 حافظ به اینجا رسیده و ما نرسیدیم یك فروغ و دو تا فروغ نداریم این همه عكس می‌و نقش مخالف یعنی چه یعنی كل آن چه كه در عالم مجردات است و كل آن چه كه در عالم چیست در عالم كون و فساد است و به عبارت دیگر اصلا كون و فسادی دیگر ما نداریم زمانی دیگر نداریم تدرج و غیرتدرجی نداریم تأخر و ترتب داریم ولی تدرج به عنوان عدم نداریم كه بر آن چیزی مترتب بشود همه چیز به یك اراده حق دارای قدم زمانی و دارای حدوث ذاتی است.

 تلمیذ: ... حركت هم منتفی است

 استاد: حركت از دیدگاه ما است ولی به حیثیت واقع خودش دیگر حركت معنا ندارد

 تلمیذ: پس چرا امیرالمؤمنین نگران زمان شهادت است در حالی كه حقیقت برای او مكشوف است

 استاد: بالاخره به آن رتبه رسیدن این خودش جزو این برنامه است چطور پیغمبر مترصد وقت نماز است كه بلال بیاید اذان بگوید خب این كه می‌داند كه می‌آید دیگر خود این همین حضور و وجود در این بستر اقتضای انتظار برای تجدد را می‌كند همچنین مسائلی هست باید ما تا به كجاها برویم برسیم تا معنی یك شعر مولانا را بفهمیم، یك شعر حافظ را بفهمیم، یك شعر ابن فارض یك شعر عرفا را بتوانیم تشخیص بدهیم شربنا علی ذكر الحبیب مدامتا سكرنا بها من قبل أن یخلق الكرم. همین را می‌فرماید.

1. سوره ق (٥٠) آيه ٢٢ [↑](#footnote-ref-1)
2. ١- سوره العنکبوت (٢٩) آيه ١٤ [↑](#footnote-ref-2)